

درآمد

نویسنده‌ای که می‌نویسد و نوشته‌اش را منتشر می‌کند، منطقاً انتظار توجه دیگران را دارد. بهترین شکل توجه، واکنش قلمی به اثر منتشر شده است. این توجه و نشریادداشت یا مقاله‌ای درباره‌ی اثر نویسنده، ممکن است خوشایند نویسنده باشد که آن را «تعریف» و «تمجید» نام می‌دهیم و ممکن است ناخوشایندش باشد که «نقد» نامیده می‌شود. این حق نویسنده است که در قبال نقدی که متوجه اثرش شده است، واکنش نشان دهد و به نقد منتقدان پاسخ داده، خطاهای احتمالی، یا واقعی‌شان را آشکار سازد، مقصودش را روشن تر نماید و سوء فهم‌ها را برطرف سازد. با این حال، معمولاً به جای آنکه این پاسخ‌ها شخص منتقد، یا خوانندگان را قانع سازد، بیانگر ناکارآمدی نویسنده به شمار می‌رود. تاجایی که نگارنده خواننده، کمتر پاسخی موفق بوده است. البته این داوری محدود به دانسته‌های وی نیست. پیران این عرصه نیز آن را تأیید می‌کنند. آقای معصومی همدانی به درستی در این باره ادعا می‌کند:

من تا کنون نقدهای زیادی خوانده‌ام که یکباره، به حق یا ناحق، کتابی را به خاک سیاه نشانده‌اند. [...] اما هیچ پاسخ نقدی نخوانده‌ام که مرا به کلی مجاب کرده باشد یا در نظری که از ابتدا نسبت به اثری داشته‌ام، یا بعدها در اثر خواندن نقدی نسبت به آن پیدا کرده‌ام، تغییر اساسی ایجاد کند. انگار این پاسخ‌ها را به این دلیل می‌نویسیم که باید پاسخی بنویسیم؛ آن هم پاسخی که تا حد امکان به قول معروف صورت مسئله را پاک کند!

سه دلیل ناکارآمدی جوابیه‌ها

اما چرا چنین است؟ چرا ایضاحیه‌ها، جوابیه‌ها و پاسخ‌نقدهایی که منتشر می‌شوند، معمولاً از قانع کردن خوانندگان درمی‌مانند؟ سه دلیل عمده این ناکارآمدی عبارتند از: ۱. ضعف ساختاری؛ ۲. فقر محتوایی؛ ۳. خطاهای اخلاقی آنها.

برخی از این پاسخ‌ها از نظر ساختاری بسیار ضعیف هستند و گویی نویسندگانشان تا کنون پاسخ نقدی نخوانده‌اند و نمی‌دانند که چه قالبی برای کار خود در نظر بگیرند و بحث خویش را چگونه آغاز کنند و به فرجام برسانند؛ بنابراین خام‌دستانه و به صرف تلاش در جهت حفظ آبروی خویش، قلم به دست گرفته، کلماتی درهم پیوسته‌اند. این ضعف موجب می‌شود برخی از پاسخ‌ها نتوانند نظر خوانندگان حرفه‌ای را جلب کنند.

اما دلیل دوم ناکارآمدی برخی پاسخ‌ها، فقر محتوایی آنها است. نویسنده‌ای که خطایی در نوشتار خود مرتکب شده است، هنگامی که مورد نقد قرار می‌گیرد، به جای آنکه در جوابیه خود بکوشد تا با استفاده از منابع معتبر و استدلال‌های جدی، دلایل عقلی و نقلی نیرومندی به

۱. حسین معصومی همدانی؛ «پاسخ دندان‌شکن»؛ نشر دانش، ش ۳، سال ۱۹، پاییز ۱۳۸۱، ص ۹.

مقاله

ده خطای اخلاقی در پاسخ به نقدها

سید حسن اسلام
دانشیار دانشگاه
ادیان و مذاهب

چکیده: پاسخ نویسنده‌گان به نقد آثار علمی نشان امری متداول است؛ ولی گاه این پاسخ‌ها از تأثیرگذاری و کارآمدی لازم برخوردار نیستند. نویسنده در مقاله حاضر ابتدا با بیان دلایل ناکارآمدی جوابیه‌ها، از قبیل ضعف ساختاری، فقر محتوایی و خطاهای اخلاقی، سعی در بسط و توضیح کافی هر یک از آنها دارد. در این میان با برجسته‌کردن خطاهای اخلاقی در جوابیه‌ها، مواردی را که نشئت گرفته از این نقص هستند به همراه شاهد مثال‌های واقعی از نشریات بررسی کرده است.

کلیدواژه: جواب به نقد، خطاهای اخلاقی، ضعف ساختاری.

به منابع آنها خودداری شده، در مواردی تلخیص صورت گرفته است. هرچند کسانی که عادتاً و غالباً نقدها و پاسخ‌هایشان را می‌خوانند، با دیدن این نمونه‌ها اصل نوشته‌ها را به یاد خواهند آوردند. «العاقل تکفیه الاشارة».

۱. دیگری را به کارزار حریف فرستادن

گاه نویسنده به جای آنکه خود به منتقدان خویش پاسخ دهد، دیگری را به پاسخگویی وادار می‌کند، که اخلاقاً خطا است؛ در واقع نویسنده‌ای مدعیاتی در قالب نوشتار عرضه کرده است و دیگری، این مدعیات را به حق یا ناحق، به چالش گرفته و پرسش‌هایی پیش کشیده است. اینک آن نویسنده، اگر همچنان به نوشته و مدعیات خویش پایبند است، از نظر اخلاقی ملزم است به آن پرسش‌ها پاسخ دهد و به استقبال آن نقدها برود؛ لذا مجادله قلمی میان نویسنده و منتقد جاری است و جایی برای مداخله دیگری نیست؛ به همین سبب در این میان کسی که هیچ نامی از او در نقد آن منتقد یا در اصل کتاب نیامده است، دلیلی ندارد که وارد این مناقشه شود.

البته منطقاً پذیرفتنی است اگر منتقدی بر کتابی یا مقاله‌ای خرده گرفت، به جای نویسنده، یک بنده خدای ثالثی که احساس تکلیف می‌کند، از باب نصرت مظلومان و خصومت با ظالمان، که در این جا منتقدان هستند، به یاری نویسنده مورد نقد بشتابد. با این حال، عقل

عملی می‌گوید این کارچندان زیننده نیست و

در حالی که «میان دوتن جنگ چون آتش است»،

در این میان کسی که ظاهراً نقشی در اصل کتاب

نداشته و منتقد نیز او را نمی‌شناسد و نامی از او

در نقد خود نبرده است، ناگهان وسط معرکه

پیدا شود و قره‌الی الله، دفاع از آن شخص مورد

انتقاد را به عهده بگیرد. چنین کاری غالباً ممکن

است به دوشکل تفسیر شود: یکی آنکه شخص

مورد نقد خود را بالاتر از آن می‌داند که مستقیماً

به منتقد پاسخ دهد، در نتیجه یکی از نوجه‌های

خود را به میدان فرستاده است. تفسیر دوم آن

است که شخص مورد انتقاد یارای پاسخگویی

ندارد، لذا دست به دامان شخص موجه و قدری شده است که این

کار را، در برابر لطفی که احتمالاً قبلاً به او شده است و یا در آینده خواهد

شد و مسائلی از این دست، انجام دهد.

البته ممکن است منتقد از این مسئله سوء استفاده کند و در پاسخ خود

یقه‌ او را بگیرد و به انگیزه‌خوانی بپردازد؛ ولی این کار هم در جای خود

خطاست. منتقد در واقع نقد خود را خطاب به کسانی منتشر کرده است

که حق داوری دارند؛ یعنی خوانندگان آن متن؛ بنابراین نمی‌تواند تنها از

نویسنده انتظار پاسخ داشته باشد. اگر وی تنها از نویسنده انتظار پاسخ

سود خود ارائه کند، به بازگویی گفته‌ها و بزرگ کردن نوشته خود و حتی جلب ترحم خوانندگان و اشارات مکرر به زحمات خود و قدرناشناسی برخی خوانندگان بسنده می‌کند و بدین ترتیب، به جای آنکه نشان دهد منتقدانش خطا کرده‌اند، عملاً بر داوری آنها صحه می‌گذارد. این دو دلیل، خوانندگان را چندان نمی‌رنجانند و گاه آنان را به همدلی با نویسنده و دلسوزی برایش برمی‌انگیزد. هدف این نوشته نیز بحث از آنها نیست. اما دلیل سوم است که در مواردی خوانندگان را از چنین نویسنده و این قبیل جوابیه‌ها منزعج و از منطقتشان، مشمئز می‌کند.

نقص اخلاقی جوابیه‌ها

هنگامی که در پاسخ به نقدی، می‌بینیم نویسنده نه تنها به خطاهای رخ داده در اثرش اعتراف نمی‌کند، بلکه با سماجت زمین و زمان را به هم می‌دوزد و با فحاشی، هتاکی، تحقیر منتقد، انگیزه‌خوانی، و به کارگیری زبان ناپیراسته، همچنان از موضع لرزان خود دفاع می‌کند، متوجه می‌شویم این نویسنده دچار خطاهای اخلاقی شده است و ساحت بحث علمی را با پلشتی‌ها آلوده ساخته است. این جا است که نه تنها نوشته وی ما را قانع نمی‌کند، از وقاحت و ناجوانمردی او به خشم می‌آییم. برخی از این خطاهای اخلاقی که در پاسخ به نقدها رخ می‌دهد و توجیهی معقول ندارد، عبارتند از:

۱. دیگری را به کارزار حریف فرستادن؛

۲. نام مستعار برگزیدن؛

۳. تعلیم اصول نقد؛

۴. به دست دادن تقسیم‌بندی‌های شخصی؛

۵. اقدام در عین انکار؛

۶. قبول ضمنی پس از انکار صریح؛

۷. مسئولیت را بر دوش دیگران افکندن؛

۸. توسل به منفصله‌های کاذب؛

۹. بازجویی از منتقد؛

۱۰. دعا به جان منتقد.

در این جا، این خطاهای ده‌گانه را که مشخصاً

جنبه اخلاقی دارند و اصلاح آنها نیازمند دانش تکنیکی خاصی

نیست، بلکه مستلزم مجاهدت با نفس است، بررسی می‌کنم. هرچند

خطاهای اخلاقی که در پاسخ به نقدها رخ می‌دهد، بیش از موارد

بالاست، موارد یاد شده از اهمیت و رواج بیشتری برخوردارند؛ به همین

سبب به آنها بسنده شده است. این موارد در پاسخ به نقدها کمابیش

رواج دارند و گاه در یک پاسخ شاهد رخ دادن چندین خطا از این

دست هستیم. نمونه‌های به دست داده شده در زیر واقعی هستند و در

نشریات منتشر شده‌اند، اما برای رعایت حال نویسندگانشان، از ارجاع

از یاد عامه کتاب‌خوانان می‌برند؛ مانند مارک تواین که نام قلمی ساموئل لانگهورس کلمنس، ادیب آمریکایی است. چنین نام‌هایی خارج از این بحث است. مقصود از نام مستعار در این جا، نامی است که نویسنده برمی‌گزیند تا هویت خود را پنهان کند و دیگران او را نشناسند. البته اگر به دلایل امنیتی و سیاسی کسی ناگزیر به انتخاب نام مستعار شود، باز مسئله فرق می‌کند. فرض ما آن است که نویسنده به دلایلی شخصی، مانند حفظ حیثیت و اعتبار خود، نمی‌خواهد دیگران هویتش را کشف کنند. در این صورت، استفاده از نام مستعار از سوی نویسنده برای پاسخ به نقدهایی که متوجه وی شده، خطاست. این کار نه تنها از نظر اخلاقی نامقبول است، کارآیی آن نیز محل تردید است. اخلاقاً ناپذیرفتنی است؛ زیرا معمولاً بیانگر

بی‌شهامتی یا تکبر نویسنده است؛ به تعبیر دیگر، نویسنده شجاعت رویارویی مستقیم با منتقد را ندارد و به همین سبب نام مستعاری بر می‌گزیند تا اگر منتقد از زور نفرت و بازنقدی بر این جواب نوشت، خود را ملزم به پاسخگویی نداند یا آنکه خود را برتر و بالاتر از آن می‌داند که به مصاف منتقد برود؛ در نتیجه ترجیح می‌دهد زیرنامی دروغین، خود را پنهان کند.

همچنین این شیوه ناکارآمد است؛ زیرا هدف نویسنده را تأمین نمی‌کند و با کمی تأمل می‌توان نام واقعی نویسنده را به دست آورد. تصور کنید کسی به شما زنگ می‌زند و خود را با نام دیگری معرفی می‌کند و صدایش را نیز تغییر می‌دهد؛ ام‌الحن بیان، واژگان، ادبیات و تکیه‌کلامش پیش‌نقدی بسیار همدلانه و سرشار از مجامله بر کتابی نوشته و در کنار آن اشاراتی گذرا به برخی کاستی‌های جدی آن شده بود. نویسنده سخت

رنجید و با نامی مستعار پاسخی داد که آینه عبرت و مایه پرسشی جدی در این زمینه است که چه می‌شود برخی مدعیان نقادی که خود در عرصه انتقاد بر این و آن، همه چیز را به تیغ سخنان تند خود می‌سپارند، در برابر نقدی متواضعانه از پای درمی‌آیند. نویسنده آن جوابیه در انتهای جوابیه خود، پس از انگیزه‌خوانی منتقد، اخباری شمردنش، و تأکید بر اینکه «نقد یاد شده به اندازه‌ای سست است که ارزش پرداختن به آن را ندارد»، گویی نام مستعار خود را فراموش کرده بود، ناخواسته خود را این گونه شناسانده بود:

از آن جا که نویسنده این سطور، منتقد محترم را می‌شناسد، از باب «صدیقک من صدیقک لامن صدیقک»، به ایشان توصیه

داشت، می‌بایست به شکل خصوصی نقد هایش را برای وی می‌فرستاد و از نشر آن پرهیز می‌کرد. به همین سبب، به نظر می‌رسد اشاره به انگیزه پاسخگویی ثالث، غیر اخلاقی باشد؛ بنابراین منتقد باید فرض را بر این بگذارد که همان قدر که او حق دارد نویسنده را نقد کند، شخص ثالثی نیز حق دارد که از آن نویسنده دفاع کند. این نکته درباره‌ی مقام نقد و موضع منتقد است؛ اما سخن بالا، ناظر به بحثی عام در این زمینه است.

همچنین گاه ممکن است پس از نقد و پاسخی که نویسنده به آن نقد داده است، شخص سومی که در آن حوزه صاحب نظر است، در مقام داوری یا ختم ماجرا برآید که باز مسئله فرق می‌کند و این عمل، قابل فهم و دفاع است؛ مانند قطب که میان ابن سینا و فخر رازی دست به

داوری می‌زند و به نقدهای رازی پاسخ می‌دهد. ولی بحث ما در جایی است که هنوز مرکب نقد خشک نشده است، شخص ثالثی به نیابت از نویسنده، باز بی‌آنکه به این نکته اشاره‌ای کرده باشد، چنان از نویسنده و مدعیات وی دفاع می‌کند که گاه این تصور را پیش می‌آورد که مبدا وی همان نویسنده باشد که نامی مستعار برای خود برگزیده است.

اسماً در قبال نقدهای منتقدان، نویسنده به جای پرداختن به علت نقد یا علت خطا و مانند آن و در افتادن در دام روان‌شناسی‌گری، باید خود را به متن مکتوب محدود کند و بکوشد به طور مشخص نشان دهد در کدام مورد، یا موارد، منتقد به خطا رفته است و چگونه نقدش نادرست است؛ نه آنکه چه شده است که منتقد متوجه مدعی اصلی نویسنده نشده است و مسائلی از این دست.

در این جا باید به طور مشخص یک مورد را از حکم بالا جدا کرد. گاه صاحب نظری در پی ارائه برخی نظریه‌ها، مدافعان و منتقدانی جدی پیدا می‌کند، تا جایی که در پی مقاله یا کتابی که منتشر می‌سازد، ده‌ها نقد متوجه کارش می‌شود. در این جا نمی‌توان انتظار داشت که وی به همه نقدها پاسخ گوید؛ از این رو، اگر در این جا کسی یا کسانی به دفاع از آن نظریه وارد مناقشه علمی شوند، نه تنها از نظر اخلاقی مقبول است که این حرکتشان به پیشبرد آن بحث یاری می‌رساند.

۲. نام مستعار برگزیدن

گاه نویسنده نه از خیر پاسخ دادن به منتقدان خود می‌گذرد و نه حاضر است نامش را پای نوشته‌اش ثبت کند؛ به همین سبب نامی مستعار را که معمولاً برای همین یک جوابیه درست شده است، انتخاب می‌کند و تحت آن نام، پاسخ خود را منتشر می‌کند. در این جا، مقصود از نام مستعار، نام قلمی^۲ نیست. نام قلمی، نامی است که نویسنده‌ای به دلایلی، از جمله کوتاهی و زیبایی، انتخاب و همیشه از آن استفاده می‌کند. برخی از این نام‌های مستعار چنان جا افتاده می‌شوند که نام اصلی نویسنده را تحت الشعاع قرار می‌دهند و حتی

2. pen name · pseudonym.

«انتقاد» متمایز می‌داند و در پاسخی که منتشر می‌کند و از قضا نامش را «نقد یا انتقاد؟» می‌گذارد، منتقد را به خلط میان مفهوم نقد و انتقاد متهم می‌سازد. وی با تأکید بر اینکه تفاوت میان این دوازده «بدبیهات» است، ادعا می‌کند:

منتقد محترم در مواردی عیدیده، فرقی میان نقد و انتقاد قائل نیست؛ به این معنا که از بدبیهات و اخلاق پژوهش و نقد آثار پژوهشی این است که اولاً انتقاد فقط ناظر بر نکات منفی سوژه است، در حالی که نقد، نکات مثبت و منفی را توأمأ در بر می‌گیرد و ثانیاً شرط لازم نقد، برخلاف انتقاد، همواره مستدل بودن است.

سرانجام این پاسخگو در پایان جوابیه خود ابراز امیدواری کرده است که «بازار نقد هر روز از «انتقاد» به نقد مستدل و جامع میل کند».

با این حال، نباید مرعوب این ادعا شد و فریب این بدبیهی انگاری را خورد. نگارنده هرچه درباره این قبیل تفاوت‌های ادعایی گشت، کم‌تر یافت و توصیه وی نیز آن است که نگردد که نیست. در واقع این دو واژه عین هم هستند و پاره‌ای واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که میان معنای این دو فرقی نیست و تنها تفاوت موجود، به گفته سیوطی، آن است که اهل حجاز از واژه «نقد» استفاده می‌کنند و می‌گویند: «ینقد الدراهم»، حال آنکه قبیله تمیم «انتقاد» را ترجیح می‌دهند و برای بیان همین مقصود می‌گویند: «ینتقد الدراهم».^۳ کاربرد این دو واژه به جای هم در فرهنگ‌ها و زبان روزمره،^۴ ما را نسبت به آن ادعای بداهت دچار تردید جدی می‌کند. ای کاش نویسنده به جای این ادعاهای پیاپی و بی‌دلیل، تنها یک منبع ذکر می‌کرد که به گونه‌ای مدلل، این تفکیک را انجام داده باشد.

در برابر ادعای بی‌بنیاد بداهت، بارها شاهد استفاده مکرر از تعبیر انتقاد، البته به معنای مثبت آن، در متون متفاوت بوده‌ایم. کافی است به عناوین این مقالات توجه کنیم که همه آنها درست‌نایش از انتقاد نوشته شده است: «الانتقاد، نوشته محمد عبده»^۵، «انتقاد، نوشته پرویز ناتل خانلری»^۶ و «پدیرش انتقاد و بهره‌گیری از آن، نوشته مسوری مارک‌لند»^۷. سید جمال‌الدین اسدآبادی این گونه در فضیلت «انتقاد»، به خصوص به معنای خرده‌گیری که ظاهراً بار منفی دارد، داد سخن می‌دهد:

میل انتقاد آثار و اعمال ارباب صنایع و اصحاب اختراعات

۳. جلال‌الدین سیوطی، المزهرفی علوم اللغة؛ تحقیق فؤاد علی منصور؛ ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸، ص ۲۳۹. برای توضیح بیشتر درباره معانی نقد، رک به: اخلاق نقد.

۴. رک به: درباره کارکرد و معانی متفاوت نقد و انتقاد، رک به: سید حسن اسلامی؛ اخلاق نقد؛ قم: معارف، ۱۳۸۳.

۵. محمد عبده؛ الانتقاد: الاعمال الکامله للامام محمد عبده؛ تحقیقها و قدم لها محمد عمارة، ج ۲، بیروت: المؤسسة العربیه للدراسات والنشر، ۱۹۷۲.

۶. مجله سخن، ش ۸، ص ۲، شهریور ۱۳۲۴.

۷. ترجمه علی محمد حق شناس؛ نشر دانش، ش ۶، ص ۳، مهر و آبان ۱۳۶۲.

می‌کند که مسؤله قلم به دست بگیرد و لااقل در مقام داوری و قضاوت، از شتابزدگی و شعارپراکنی بپرهیزد.

این همان لحن و واژگان است که نویسنده نقاب دار را به خوبی می‌شناساند. سخن کوتاه، استفاده از نام مستعار در این گونه موارد، با هر تحلیلی که صورت گرفته باشد، غالباً نشانه ناتوانی پاسخگواز مواجهه با حریف است و عاقبت خوشی ندارد.

۳. تعلیم اصول نقد

پیش‌کشیدن بحث اصول و آیین نقد در هنگام پاسخ، سومین خطای رایج در نقد نقدها به شمار می‌رود. در یکی از پاسخ‌نقدها که به تازگی در یکی از ماهنامه‌ها منتشر شده است، در همان بند اول، این گونه اصول نقد تعلیم داده می‌شود:

ابتدا لازم است اندکی از نقد و بایسته‌های آن سخن به میان آید. نقد به معنای سنجش، داوری، ارزشیابی و عملی است که طی آن موضوع نقد با لحاظ قوت و ضعف در اسلوبی منطقی ارزیابی شود.

بدین ترتیب، نویسنده بر خود واجب می‌بیند پیش از پاسخ به اشکالات منتقدان، «مبلغی» به آنان آموزش نقد دهد. حال آنکه فرض بر این است که اولاً منتقدان با این اصول و ریشه‌شناسی «نقد» آشنا هستند و تکلیف نویسنده آن است که نشان دهد کجا این منتقدان دچار بدفهمی شده‌اند؛ نه آنکه در مقابل احیاناً کلی‌گویی آنان، خود نیز متقابلاً به کلی‌گویی روی آورد. ثانیاً مقام پاسخ به نقد، با کرسی تعلیم فرق می‌کند و چنین تعلیماتی بیش از آنکه آموزشی باشند، به شکل تلویحی به معنای آن است که منتقدان از اصول و آداب نقد بویی نبرده‌اند.

۴. به دست دادن تقسیم‌بندی‌های شخصی

منتقد به هر دلیل که دست به نقد زده، نظر خود را بیان کرده است. نویسنده نیز حق دارد خطاهایی که فکر می‌کند، منتقد مرتکب شده است، نشان دهد و سوء تفاهم‌ها را برطرف کند؛ اما در این میان، خطایی که غالباً رخ می‌دهد، آن است که نویسنده برای گریز از مواجهه با نقدهایی که متوجه وی شده است، به تکاپومی افتد تا راه برون‌شدی پیدا کند، و یکی از آنها تفاوت نهادن میان واژه‌ها و اصطلاحات و بدبیهی شمردن آنهاست. در نتیجه، درست در میانه دعوا، وی به تعریفات شخصی و «من‌عندی» دست می‌زند و به جای اثبات آنها یا به دست دادن منبعی مقبول، چماق بدبیهی بودن را بر فرق منتقد می‌کوبد. در این جا نویسنده، به جای استناد به مسائل اجماعی و به یاری خواندن محک‌مات عرصه خود، به مصادره به مطلوب روی می‌آورد و تقسیماتی شخصی پیش می‌کشد که پیش از وی چه بسا کسی آنها را پیش‌نکشیده باشد؛ برای مثال، نویسنده‌ای در پاسخ به نقدی، میان اصطلاح «نقد» و «تنقید» تفاوت می‌نهد و اولی را خوب و دومی را بد می‌شمارد. نویسنده دیگری «نقد» را از

می دانند که به منتقدان خود پاسخ دهند، تحمل و ظرفیت سکوت را نیز ندارند. در نتیجه، جوابی به نقد منتقد می دهند و در آن تصریح می کنند که قصدشان پاسخ دادن به نقد نیست. حال جای این پرسش است که پس رنج و مرارت این نوشتن، چیست؟ در یکی از این جوابیه ها چنین می خوانیم:

از آن جا که ما بر آن نیستیم که نقدی بر منتقد گرامی بنویسیم، از بررسی یکایک گفته های ایشان درمی گذریم و به آوردن یک نمونه از این کاستی ها بسنده می کنیم.

فرض ناگفته این نویسنده آن است که پاسخ نقد، به معنای آن است که همه نقدهای منتقد را بررسی ورد کنیم. حال آنکه همین که نویسنده قلم به دست گرفت و در پاسخ به نقدهای منتقد، پاسخی فراهم کرد و آن را منتشر ساخت، این عمل نقد بر نقد یا پاسخ نقد به شمار می رود؛ خواه در آن یک اشکال وارد کند یا همه آن ها را. گاه نیز نویسنده در جوابیه خود تصریح می کند که آن نقد مطلقاً سست، بی ارزش و نادرست است و حتی ارزش پاسخگویی ندارد؛ در عین حال خود را ملزم می بیند که به نقدی بی ارزش پاسخ دهد. اما اگر نقدی فاقد هرگونه ارزشی باشد، پاسخ به آن عملی حکیمانه نخواهد بود؛ مگر آنکه ادعا شود این کار برای تنویر افکار عمومی صورت گرفته است. در این صورت، می توان برای آن نقد بازرشی در این حد قائل شد.

۶. قبول ضمنی پس از انکار صریح

گاه برخی از پاسخگویان که از انصاف نیز اندک بهره ای دارند، پس از آنکه منتقد را به انواع تهمت ها می نوازند و تشتت بی سوادی او را از پشت بام فرومی افکنند و بی اخلاقی او را جار می زنند، سرانجام و در پایان پاسخ خود به شکلی ضمنی حقانیت منتقد و درستی نقدها را می پذیرند و آنچه را که با پا پس زده اند، با دست پیش می کشند؛ برای مثال نویسنده ای پس از آنکه منتقد را به انواع نادانی و غرض ورزی متهم می کند و او را به دلیل خلط میان نقد و انتقاد بی اعتبار می سازد، به شکلی غیر مستقیم همه آن انتقادها را یکجا می پذیرد:

در پایان این ایضاحیه، نویسنده این جستار ضمن اذعان به اشکالات و ایرایشی، نگارشی و محتوایی و قول اصلاح آنها در چاپ های بعدی، امیدوار است بازار نقد، هر روز از انتقاد به نقد مستدل و جامع میل کند.

در واقع، منتقد اصلی نیز بر اشکالات و ایرایشی، نگارشی و محتوایی کتاب نویسنده خرده گرفته بود و چیزی بیش از آن نگفته بود. حال آیا بهترین نیست به جای این قبیل ایضاحیه ها و پاسخ دادن به نقدهای درست و مرتکب خطاهای دیگر شدن و سرانجام اعتراف به درستی نقدها، از همان اول، راه خاموشی در پیش گیریم و منتقد چون «به حق گفت، جدل با سخن حق نکنیم» و آبرومندان اشکالات نوشته خود را رفع و کار خود را اصلاح کنیم و سپاسگزار منتقد تیزبینی باشیم

و حب خرده گیری در تألیفات و تصنیفات و افکار و خطب حکماء و علماء و خداوندان دانش، عجیبه میلی است و غریبه خواهشی است که مبدع کون، در افراد انسانی نهاده است؛ وفایده این میل و ثمره این خواهش در ترقیات از سعی هزارها مربی شفیق و از کوشش هزارها معلم دلسوز بیشتر است. [...] پس این میل انتقاد و این خواهش خرده گیری دعوت می کند انسان ها را به تحقیق و تدقیق و ایشان را بر این می دارد که در صنایع و حرف و علوم و معارف تعمق و تدبر نمایند و تساهل و تهاون نورزند.^۸

حتی به فرض که بتوان تفاوتی میان نقد و انتقاد نشان داد، در اینجا بحث درباره کلمات و معانی آنها نیست. منتقدی بر کتابی یا مقاله ای خرده گرفته و آن را «نقد» یا «انتقاد» کرده است. حال نویسنده به جای مصادره به مطلوب و بدیهی انگاشتن امور مشکوک، لازم است به نقدها یا انتقادهای وی پاسخ دهد و ناراستی آنها را آشکار سازد و مشخصاً نشان دهد کدام ادعا یا ادعاهای منتقد خطاست. اما به جای این اقدام اخلاقی و پسندیدنی، شاهد شعارهای زیر هستیم که به پیشبرد مباحث علمی هیچ کمکی نمی کند:

[منتقد] بر اساس پیش داوری های بدبینانه که داشته اند، به تحلیل فلسفی می پردازند و چون «مشت» را نمونه خروار می دانند، از این رو قلم بطلان بر کل تحقیق می کشند و با چاشنی کردن تعبیر تشنیعی، یک تحقیق عالمانه را تا حد یک انتقاد و یا تنقید پرخاشگرانه تنزل می دهند.

طرفه آنکه چون این تقسیم بندی ها کاملاً شخصی هستند و بنیاد مقبولی ندارند، هر یک از این نویسندگان در مقام پاسخ به نقد، جانب یک واژه را گرفته آن را بردیگری ترجیح می دهد و چون این گزینشگری به شکلی دلخواه صورت می گیرد، معنای هر واژه و تفاوت آن با دیگر واژه ها، امری بدیهی شمرده می شود که بی توجهی منتقد به آن، زاده ناهم می یا خبث طینت او قلمداد می گردد؛ برای مثال یکی از این پاسخگویان، از واژه انتقاد دفاع کرده، منتقد را به «تنقید کردن» نه «انتقاد کردن» متهم ساخته، کوشیده است نشان دهد «انتقاد» خوب است، اما «تنقید» بد. حال آنکه افزون بر آن که چنین تفاوتی در هیچ منبع لغوی معتبری نشان داده نشده است، اساساً واژه «تنقید» غلطی است که در دهه های اخیر ساخته شده است و کاربرد آن در زبان عربی سابقه ندارد. حال اگر نویسنده ای همچنان بر تفاوت این دو اصرار دارد، باید به جای بدیهی شمردن آن، مدرکی محکمه پسند به دست دهد.

۵. اقدام در عین انکار

برخی از نویسندگان در عین حالی که شأن خود را والاتر از آن

۸. مجموعه رسائل و مقالات سید جمال الدین حسینی (اسدآبادی)، به کوشش سید هادی خسروشاهی؛ تهران: کلبه شروق و قم: مرکز بررسی های اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۱-۱۵۲.

دلیل «ب» دچار این خبط شده است. از قضا این دو، یا چند دلیل، یکی از دیگری بدتر است و به دوشاخ تیزگامی ماند که هریک از آنها به بدن منتقد اصابت کند، وی را از پای می اندازد. در یکی از این پاسخ نقدها، نویسنده ای در قبال نقد منتقد، این گونه شقوق مسلم و قطعی را مشخص می کند:

قطعاً انتظار نیست [منتقد] یا از خواندن آن کتاب به صرف عنوان آن خودداری کند، یا پس از مطالعه از درک محتوای روشن کتاب که عموم ملت به آن پی بردند، عاجز باشد.

طبق تحلیل این نویسنده، منتقد یا کتاب را نخوانده و با دیدن عنوانش درباره آن داوری کرده است و یا آنکه خوانده، اما از فهم محتوای روشن آن درمانده است؛ اما سؤال این است که نویسنده از کجا به چنین حکم قطعی رسیده است و چگونه کتابی که عموم ملت محتوای آن را دریافته است، یکی از صاحب قلمان همان ملت، و در نتیجه از نخبگان، از فهم آن ناتوان مانده است؟! آیا نمی توان منطقاً شق دیگری را در نظر گرفت و تصور کرد که مثلاً منتقد کتاب را خوانده و محتوای روشن آن را درک کرده، با این حال

مدعیات آن را ناپذیرفتنی یافته است؟! آیا اصل حمل بر صحت مستلزم آن نیست که فرض را بر معقولیت دیگران گذاشته، بکوشیم تفسیری قابل فهم از رفتارشان به دست دهیم؟ در واقع این نوع مواجهه، یکی از مغالطات منطقی به شمار می رود و شخص با به دست دادن منفصله های دروغین، به جای پاسخ دادن به اشکالات و نقدهای جدی یا سطحی، کار خود را آسان کرده، منتقد را بداندیش یا کودن شمرده است. مغالطه منفصله کاذب یا ذوحدین دروغین^۹ هنگامی پدیدار

می شود که مدعی بدون دلیل معقولی، شقوق متعدد و محتمل را منحصراً در دو یا سه شق کند که همه آنها نتایج یکسانی دارد و به سود وی تمام می شود. منفصله هنگامی حقیقی است که واقعاً حصر منطقی باشد؛ مانند آنکه این عدد یا فرد است یا زوج، اکنون یا شب است یا روز. از این مثال های محدود که بگذریم، غالباً در نوشتارهای انتقادی شاهد منفصله های کاذبی خواهیم بود که مقسم یا مبنای تقسیم بندی آنها چیزی جز پسند شخصی نویسنده آنها نیست و در بازار خریداری ندارد. اخلاق پژوهش حکم می کند در برابر نقد منتقدان از هرگونه اقدامی از این دست دوری کرده، بکوشیم شقوق واقعاً محتمل و در عین حال منطقی را در نظر بگیریم و سپس از میان آنها، بهترین صورت را برگزینیم و به حریف نسبت دهیم؛ البته آن هم با قیدهایی چون «احتمالاً» و «شاید». سپس به تحلیل آنها پردازیم. اما در مثال بالا، درست عکس این اتفاق رخ داده است؛ یعنی بدترین

که ناراستی نوشته ما را آشکار کرده است؟ این چه دردی است که نخست با بی تابی تمام به منتقد حملات عنیف کنیم و تقسیمات دلخواه به دست دهیم و سرانجام نیز خود را ناگزیر ببینیم که از مواضع خویش عقب نشینی کنیم و نقدها را با رسوایی بپذیریم. حکایت این قبیل نویسندگان، حکایت آن بنده خدایی است که محکوم به یکی از سه مجازات شد: پرداخت جریمه نقدی، یا مدتی را در زندان سپری کردن، و یا ضربات تازیانه را تحمل کردن. اما از سرنخوت و غرور و نیندیشیده، ناخواسته هر سه را به جان خرید.

۷. مسئولیت را بردوش دیگران افکندن

منتقد، در نقد خویش، در پی آن است تا نشان دهد در اثر مورد نقد خطاهایی رخ داده است؛ خطاهایی که ممکن است ویرایشی، نگارشی، صوری یا محتوایی باشد. حال نویسنده اگر اشکالات را وارد می داند، باید سپاسگزار منتقد باشد که برایش وقت گذاشته و بی مزد و منت آنها را عیان کرده است. اگر هم اشکالات را نادرست می داند، لازم است به درستی و با دقت توضیح دهد که برداشت و تصور منتقد

خطا بوده است. اما گاه به جای پیمودن یکی از این دو مسیر درست، نویسنده عالم و آدم را به یاری می گیرد تا از خودش رفع مسئولیت کند. گاه عامل خطا، ویراستار قلمداد می شود، گاه نمونه خوان و گاه دانشجو و دستیاران پژوهش و حتی گاه نتیجه «پرش های کامپیوتری». حال آنکه این شیوه درست نیست؛ زیرا اولاً کسی که نامش بر اثر آمده است، مسئولیت حقوقی و اخلاقی نوشته را به عهده گرفته است؛ لذا وی باید پاسخگوی محتوای نوشته اش باشد، نه دیگران. همان گونه که تشویق این نویسنده است

که خود را مستحق پاداش می داند، در مقام نقد نیز وی باید خود را مسئول خطاهای رخ داده شده بداند. ثانیاً، اساساً منتقد، کاراگاه پلیس نیست. منتقد در پی شناسایی عامل خطا یا مجرم نیست؛ لذا پاسخ وی نیز معرفی عاملان خطا نمی تواند باشد. منتقد مدعی آن است که خطا یا خطاهایی رخ داده است. پاسخ آن نیز یار ادعای منتقد است و یا اصلاح خطاها. هر حرکت دیگری، و پای دیگران را به میان کشیدن، بیش از آنکه به سود نویسنده باشد، گویای ضعف اخلاقی و شکنندگی روحی وی است.

۸. توسل به منفصله های کاذب

گاه نویسنده در برابر نقدی که متوجه وی شده است، اصل را بر خطای منتقد می گذارد و از قبول نقدش خودداری می کند. از آن بالاتر، دست به حمله می زند و خطای منتقد را منحصراً زاده یکی از دو، یا چند دلیل می شمارد و مدعی می شود که منتقد یا به دلیل «الف» و یا به

9. No in-between or false dilemma.

و دیگر پشت سرتان را هم نگاه نکردید؟ شما نان مظلّمه تان را بخورید و گدایی از هر پدرسوخته ای را برای تهیه کفش و لباس بچه های مردم جایز بدانید.

در این جا نویسنده به جای بررسی نقدهای منتقد و پاسخ به آنها، ترجیح داده است مسائل دیگری را پیش بکشد که به فرض صحت، اساساً ربطی به اصل نقد ندارد.

۱۰. دعا به جان منتقد

در مواردی دعا در حق کسی، از صد نفرین و توهین بدتر است. یکی از آن موارد جایی است که نویسنده در انتهای پاسخ نقدی که می نویسد، و در آن منتقد را به انواع تهمت ها می آراید، این گونه برای منتقد دعا می کند:

در پایان، از خدا هدایت این برادر و سایر برادرانی به سان ایشان را درخواست نموده و امیدواریم به همه ما قلبی سلیم و دلی پالوده از هرگونه آلودگی های دنیاوی و فکری پاکیزه از ریا و جاه طلبی، و نامجویی مرحمت فرماید.

معنای ضمنی این دعا آن است که منتقد شخصی گمراه، سپاه دل، سرشار از آلودگی های دنیوی، ریاکار، جاه طلب، و شهرت جو است. حال جای این پرسش است که آیا این نویسنده می تواند فدای قیامت حتی یکی از این نسبت ها را که غیر مستقیم به منتقد زده است، ثابت کند؟ و آیا بهتر نبود که انتقادهای منتقد را که از قضا عمده آن درست و دقیق بود، بپذیرد و دست کم از این قبیل دعا کردن ها را بپرهیزد؟ از قضا این نویسنده، در کتابش دیگران را به نقد کتاب دعوت کرده و خواستار آن شده بود.

سخن آخر

غیر اخلاقی بودن شماری از شیوه های بالا آشکار است. برخی نیز مانند توسل به منفصله های کاذب که نوعی مغالطه منطقی به شمار می رود، با کمی دقت آشکار می گردد. وجه غیر اخلاقی بودن همه این شیوه ها آن است که در آنها پاسخگو در نهایت به نحوی از قبول حقیقت، مواجهه با آن، پذیرش مسئولیت و پیامد مدعیات خود می پرهیزد؛ دیگری را مقصر می شمارد؛ اصل حمل بر صحت و تفسیر درست رفتار دیگران را زیر پا می گذارد؛ نیت خوانی می کند و فهم برداشت منتقدان را یکسره بی ارزش می شمارد. حال اگر در کنار توجه به نکات فنی که در نوشتن جوابیه ها لازم است، به این جنبه کار نیز نگاهی بشود و پروای اخلاق جدی گرفته شود، چه بسا قدرت اقناعی آنها بالاتر برود و خوانندگان آنها را بیشتر پذیرفتنی بیابند و با آنها همدلی کنند. این کار نیازمند دانش چندانی نیست، بلکه مستلزم اندکی خویشترداری، کف نفس، احترام به دیگران و فروتنی است.^{۱۰}

شقوق و در عین حال آنها که کمتر منطقی هستند، انتخاب شده اند. اینکه منتقدی کتابی را خوانده نقد کند، چندان محتمل و منطقی نیست. این احتمال نیز که منتقدی از فهم کتابی که «عموم ملت» آن را درک کرده است، ناتوان باشد، نه تنها احتمال اندکی دارد، خلاف اصل صحت است. در نتیجه، چنین نویسنده ای با این گونه پاسخ ها به جای تقویت موضع خود و دفاع در برابر حملات منتقدان، غالباً نشان می دهد از قدرت تحلیل و فهم مسائل و حسن نیت به دیگران برخوردار نیست یا آنکه از نظر شخصیتی چنان شکننده است که تاب پذیرش حقیقت و اعتراف به خطای خود را ندارد.

اساساً در قبال نقدهای منتقدان، نویسنده به جای پرداختن به علت نقد یا علت خطا و ماندن آن و در افتادن در دام روان شناسی گری، باید خود را به متن مکتوب محدود کند و بکوشد به طور مشخص نشان دهد در کدام مورد، یا موارد، منتقد به خطا رفته است و چگونه نقدش نادرست است؛ نه آنکه چه شده است که منتقد متوجه مدعی اصلی نویسنده نشده است و مسائلی از این دست.

۹. بازجویی از منتقد

منتقد به هر دلیلی نوشته ای را نقد کرده است. اکنون نویسنده، اگر از خیر پاسخ گذشت که هیچ، اما اگر قرار است پاسخ دهد، لازم نیست به جای پاسخ به اشکالات و بررسی آنها، از حدود انتقادهای منتقد بیرون برود و مسائل شخصی را پیش بکشد و از منتقد بپرسد که چرا اثر ما نقد کرده ای یا چرا کتابی که مثلاً سه سال قبل منتشر کرده ام، اکنون نقد می کنی و در این مدت کجا بودی؟ گاه در برخی از پاسخ نقدها، به جای پاسخگویی، دعاوی تازه و مناقشه انگیزی پیش کشیده می شود که به حل مسائل مورد مناقشه کمکی نمی کند و تنها به کشاکش تازه ای دامن می زند که در مجموع سود بخش نیست. نویسنده ناموری کتابی نوشت. نویسنده دیگری آن را بسیار ستود و در عین حال محترمانه نقد کرد. این نویسنده از آن نقد سخت رنجید و پاسخی داد که نه درست بود و نه زیبنده او. شاید تنها خاصیت این پاسخ آن باشد که به سبک ادب آموزی لقمان، می توان از آن درس عبرت گرفت. وی در این پاسخ انواع دشنام ها و تهمت ها را به کار گرفت و در بخشی از آن نوشت:

اگر قرار بود همه در راهی قدم بگذارند که رهروان رفته اند، شما الآن باید روضه خوان باشید و من گوگل بان. [...] شما وقت و بی وقت در کیسه مارگیری تان را بازمی کنید و باز همان افسونها و شامورتی بازیها. [...] پیدا است که نان مظلّمه ذهنتان را کور کرده است. [...] چرا جل و پلاستان را جمع نمی کنید و نمی آید؟ [...] آخر به شما چه که [این کتاب] چیست و مال کیست و چگونه است؟ شما کار خودتان را بکنید. [...] چرا نمی نشینید و برای ما نمی نویسید که چرا از این ولایت گریختید

۱۰. از آقایان علی شهبازی و سید محسن اسلامی که تحریر نخست این نوشته را بر سر شدند و یادآوری های مفیدی کردند، سپاسگزارم.